

## A Comparative Study of the Function of Nostalgia in the Representation of Identity in the Poetry of Tahereh Saffarzadeh and Fadwa Tuqan

Zohre Nooraenia<sup>۱</sup>

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, YI.C.,  
Islamic Azad University, Tehran, Iran (Responsible author)

### Abstract:

Nostalgia is an important component of the structure of contemporary literary language that, within the context of historical, social, and cultural transformations, acquires a function extending beyond its conventional meaning of recalling the past. Accordingly, the present study aims to explain the manifestations and functions of nostalgia in the representation of “identity” in the poetry of Tahereh Saffarzadeh and Fadwa Tuqan. Employing a descriptive-analytical method and a comparative approach, the study examines and analyzes selected poems by these poets in order to address the question of how each poet has employed the nostalgic capacities of poetry to represent identity and confront historical and social ruptures, thereby elucidating the similarities and differences in their approaches to this concept and its outcomes. The findings indicate that in Saffarzadeh’s poetry, nostalgia transcends the level of individual emotion and becomes intertwined with social, political, and human concerns, whereas in Fadwa Tuqan’s poetry, it is manifested primarily through themes such as the occupied homeland, memories of the land, and the ideal of return. The results further demonstrate that although nostalgia in the poetry of both poets originates from a sense of loss and rupture and develops into a literary strategy for representing identity, its function differs in their respective works. Saffarzadeh pursues this aim through the integration of individual and historical experience and the revival of historical, cultural, and religious values, whereas Fadwa Tuqan achieves it through invoking the memory of the homeland, consolidating national identity, and articulating the ideal of return.

**Key words:** Tahereh Saffarzadeh; Fadwa Tuqan; Identity; Comparative Literature

## بررسی تطبیقی کارکرد نوستالژی در بازنمایی «هویت» در شعر طاهره

### صفارزاده و فدوی طوقان

#### زهره نورائی نیا<sup>۱</sup>

عضو هیئت علمی و استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام خمینی(ره)  
شهر ری، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

#### چکیده

نوستالژی مؤلفه‌ای مهم در ساختار زبان ادبی معاصر است که در بستر تحولات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی کارکردی فراتر از مفهوم متعارف آن، که یادکرد گذشته است، را می‌یابد. از این رو پژوهش حاضر با هدف تبیین جلوه‌ها و کارکردهای نوستالژی در بازنمایی هویت در اشعار طاهره صفارزاده و فدوی طوقان به روش توصیفی-تحلیلی و با رویکردی تطبیقی به واکاوی و تحلیل اشعاری از این شاعران پرداخته تا از طریق پاسخگویی به این پرسش که هرکدام از این شاعران چگونه از ظرفیت‌های نوستالژیک در بازنمایی هویت و مواجهه با گسست‌های تاریخی-اجتماعی بهره گرفته‌اند، وجوه اشتراک و افتراق رویکرد آن‌ها را در کاربست این مقوله و نتایج آن تبیین نماید. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد در شعر صفارزاده، نوستالژی از سطح احساس فردی فراتر رفته و در پیوند با دغدغه‌های اجتماعی، سیاسی و انسانی قرار می‌گیرد و در شعر فدوی طوقان بیش از هر چیز در طرح موضوعاتی چون وطن اشغال‌شده، خاطره سرزمین و آرمان بازگشت جلوه‌گر می‌شود. نتیجه پژوهش نیز نشان می‌دهد که اگرچه نوستالژی نزد هردوی این شاعران از احساس فقدان و گسست سرچشمه گرفته و به راهبردی ادبی در بازنمایی هویت تبدیل شده است؛ اما کارکرد یکسانی نزد آنان ندارد. صفارزاده این هدف را از رهگذر پیوند فردی-تاریخی و احیای ارزش‌های تاریخی-فرهنگی و اعتقادی دنبال می‌کند، در حالی که فدوی طوقان آن را از طریق احضار حافظه سرزمین و تثبیت هویت ملی و آرمان بازگشت محقق می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** نوستالژی، طاهره صفارزاده، فدوی طوقان، هویت، ادبیات تطبیقی، شعر

معاصر

<sup>۱</sup> Z.noorae@iaau.ac.ir

## ۱. مقدمه

### ۱-۱. بیان مسئله

ادبیات، همواره آینه تجربه‌های فردی و جمعی انسان در مواجهه با تحولات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی بوده است. یکی از مهم‌ترین تجربه‌هایی که در آثار ادبی بازتاب یافته، احساس نوستالژی یا دلتنگی برای گذشته، مکان، اشخاص و ارزش‌های ازدست‌رفته است. نوستالژی در معنای امروزی، تنها حسرت بازگشت به گذشته نیست، بلکه بازسازی ذهنی تجربه‌ای ازدست‌رفته است که در شکل‌گیری هویت انسانی نقش بنیادینی ایفا می‌کند.

این مفهوم در ادبیات معاصر، به‌ویژه ادبیات حوزه مقاومت در آثاری که در بستر جنگ، اشغال، تبعید و بحران هویت شکل گرفته‌اند، جایگاهی ویژه دارد. در این گونه ادبی، یادآوری وطن، گذشته سرزمین، خاطرات جمعی، عناصر طبیعی و ارزش‌های فرهنگی، صرفاً بیان احساسات فردی نیست، بلکه ابزاری برای حفظ هویت، مقاومت در برابر فراموشی و مقابله با سلطه است. بدین ترتیب، نوستالژی در شعر مقاومت، غالباً کارکردی هویت‌ساز، اعتراضی و امیدآفرین یافته است. بر همین اساس و از آنجا که دو حوزه شعر معاصر فارسی و عربی به دلیل وجود مؤلفه‌های فکری و ساختاری مشترک از جمله رویکرد مشترک آن‌ها به مضامین ادب پایداری، نقش مهمی در بازتاب تحولات عمیق اجتماعی، فرهنگی و سیاسی عصر حاضر به عهده دارند، بررسی آثار ادبی این دو حوزه در بستر مطالعات تطبیقی امری ضروری به نظر می‌رسد. در این میان طاهره صفارزاده و فدوی طوقان از برجسته‌ترین شاعرانی هستند که تجربه‌های تاریخی و اجتماعی ملت خویش را در قالب شعر بازتاب داده‌اند. پژوهش حاضر که به روش، توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تطبیقی فراهم آمده است در پی آن بوده تا ضمن توجه به تفاوت‌های موجود در بستر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی هر دو شاعر بهره‌مندی آن‌ها از نوستالژی را به‌عنوان کارکردی هویت‌نما در خوانش تازه‌ای از شعرشان بررسی نموده و ضمن تبیین مهم‌ترین مؤلفه‌های نوستالژیک در آثار این دو شاعر، شباهت‌ها و تفاوت‌های رویکرد آنان را در بازنمایی این مفهوم آشکار سازد. داده‌های پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده و ملاک انتخاب اشعار، حضور عناصر نوستالژیک همچون دلتنگی برای وطن، خاطره، گذشته، طبیعت، مکان، اشخاص، هویت و آرمان بازگشت بوده است. جامعه آماری پژوهش را در شعر صفارزاده اشعاری از مجموعه‌های دفتر دوم، طنین در دلتا و سد و بازوان و در فدوی اشعاری از دیوان او موسوم به «الاعمال الکامله» چون

«أوهام في الزيتون»، «رسالة إلى طفلين في الضفة الشرقية»، «نداء الأرض»، «لن أبكي»، «إلى الوجه الذي ضاع في التيه» و «مع المروج» تشکیل می‌دهد.

#### ۱-۲. پیشینه پژوهش

وجود اشتراکات فراوان در شعر صفارزاده و فدوی طوقان زمینه پژوهش‌های گوناگون و متعددی را به‌صورت مستقل و نیز تطبیقی در شعر این شاعران ایجاد کرده است. مهمترین موضوعات مورد بررسی در این پژوهش‌ها در حوزه شعر مقاومت و پایداری است چون: «بررسی تطبیقی مفاهیم مقاومت و پایداری در اشعار فدوی طوقان و طاهره صفارزاده» (۱۳۹۴) نوشته عبدالاحد غیبی و فرزانه احمدی؛ «تحلیل مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار طاهره صفارزاده» (۱۳۹۱) نوشته احمد خلیلی و دیگران؛ «بررسی تطبیقی درونمایه‌های سرزمین در اشعار مقاومت طاهره صفارزاده و زینب حبش» (۱۳۹۳) نوشته جواد رنجبر و امین نظری؛ و نیز «نمادهای پایداری زنان در شعر فدوی طوقان» (۱۳۹۰) نوشته علی‌اکبر احمدی چناری و علی‌اصغر حبیبی که در همگی این پژوهش‌ها کم و بیش به موضوعاتی چون: هویت، دین، مقاومت، استعمارستیزی، وطن‌دوستی، تعهد اجتماعی و زنانگی پرداخته شده است. در زبان عربی نیز پژوهش‌های متعددی پیرامون اشعار فدوی طوقان انجام شده از جمله پژوهشی با عنوان «الهُويَّة في ما بعد الكولونيالية: شعر فدوی طوقان أنموذجاً» (۲۰۲۱) نوشته نجلاء العيفة و خولة زواری که در آن نویسندگان با استفاده از دیدگاه‌های پسااستعماری به تبیین مسئله هویت در زبان شعری فدوی طوقان پرداخته و به این نتیجه دست یافته‌اند که زبان یکی از ابزارهای بازسازی و تثبیت هویت فلسطینی است.

و اما در موضوع پژوهش حاضر نیز در باره هریک از شاعران مورد بررسی پژوهشی صورت گرفته که به آن‌ها پرداخته می‌شود: نخست پژوهش مختصری است (در چهارصفحه) با عنوان "نوستالژیا و اشعار طاهره صفارزاده" (۱۳۸۴) نوشته معصومه خدادادی مهاباد که نویسنده با نگاهی گذرا از نوستالژی با عبارت ترکیبی "خاطره جمعی" تعبیر کرده و به‌اختصار به گزاره‌های محدودی در شعر صفارزاده اشاره کرده است؛ پژوهش دیگر مقاله‌ای است با عنوان «تحلیل و بررسی نوستالژی در اشعار برگزیده فدوی طوقان» (۱۳۹۶) نوشته سولماز مظفری و همکاران که نویسندگان کوشیده‌اند تا جلوه‌هایی از نوستالژی را در انواعی از غم غربت و دوری از وطن در اشعار فدوی بررسی نمایند. از آنجا که که پژوهش حاضر ضمن توجه به تفاوت‌های موجود در بستر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی هر دو شاعر بهره‌مندی آن‌ها از نوستالژی را به‌عنوان کارکردی هویت‌نما در خوانش تازه‌ای از شعرشان بررسی نموده و تبیین شباهت‌ها و

تفاوت‌های رویکرد آنان را در بازنمایی این مفهوم در نظر داشته است، می‌توان گفت هیچکدام از پژوهش‌های مذکور هم از جهت شواهد بررسی شده و هم کیفیت تحلیل‌ها به موضوع پژوهش پیش رو که کارکرد نوستالژی در بازنمایی هویت است نزدیک نشده و کمترین هم‌پوشانی با آن نشان نمی‌دهند، ضمن آنکه کارکرد تطبیقی پژوهش حاضر نیز جنبه دیگری از نوآوری آن است.

## ۲. مبانی پژوهش

### ۲-۱. نوستالژی

نوستالژی (Nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است (باطنی، ۱۳۷۵: ۱۳۸۰: ۵۷۲) که از دو واژه یونانی (nostos) به معنای بازگشت و (algos) به معنای رنج و غم ناشی از آرزوی بازگشت تشکیل شده است (کوندرا، ۱۳۸۰: ۱۴) نوستالژی همچنین به معنی «فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت، غم غربت، حسرت گذشته، آرزوی گذشته» آمده است (آریانپور، ۱۳۷۸: ۱۵۵۲). در زبان فارسی نیز این واژه را اغلب به غم غربت و احساس غربت و حسرت گذشته ترجمه کرده‌اند (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۳) و در فرهنگ علوم انسانی نیز به معنای "اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته، احساس حسرت برای وطن، خانواده، دوران خوش کودکی، اوضاع خوش سیاسی، اقتصادی و مذهبی در گذشته" آمده است (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶). عمر این واژه در ادبیات حدوداً نود سال است و در متون پزشکی چهارصد سالی می‌شود و در اواخر قرن نوزدهم از متن‌های پزشکی به متن ادبی نقل مکان کرده است (زرلکی، ۱۳۸۹: ۹۶-۹۷). چنانکه از معنای واژه نوستالژی برمی‌آید دو عنصر اصلی آن غم و آرزوی بازگشت است. این آرزو یا در بازگشت به زمانی در گذشته است یا به مکانی در گذشته. به عبارتی "بحث درباره نوستالژی همواره یک سرش به زمان گذشته متصل است و سر دیگرش به مکان گذشته. زمان گذشته را می‌توان همان کودکی و جوانی دانست و مکان گذشته را می‌توان وطن و یا خانه پدری تلقی کرد" (همان: ۹۴). یکی از جلوه‌های عناصر نوستالژیک در خاطره‌گویی و پناه‌بردن به خاطرات گذشته همراه با حسی از حسرت و دلتنگی [است] که در اغلب اشعار رمانتیک دیده می‌شود (جعفری جزی، ۱۳۷۸: ۲۶۲) این موضوع شیوه‌ای از نگارش را به وجود آورده "که برپایه آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته خویش گذشته‌ای را که در نظر دارد یا سرزمینی که به خاطر سپرده است را با حسرت و درد ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۴). نوستالژی پیامد غربت است و "با خاطره رابطه تنگاتنگی دارد و وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود اندوهگین سازد شخص

احساس غربت می‌کند (افخمی‌اغدا و جمشیدی، ۱۳۹۹: ۱۵). تیبورگ (Tiburg) احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خلق افسرده، شکایت جسمانی و نشخوار فکری (Ruminative thoughts) درباره‌ی خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود (شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۰). این شاخص‌ها نوستالژی را موضوعی قابل توجه در مطالعات بین‌رشته‌ای از جمله روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ادبیات قرار داده؛ هم از این رو آرا و نظراتی پیرامون این مقوله مطرح گردیده که از جمله می‌توان به دیدگاه‌های سوتلانا بویم<sup>۱</sup> در کتابی از او با عنوان «آینده نوستالژی»<sup>۲</sup> (۲۰۰۱) اشاره کرد و نیز به نظرات موریس هالباکس<sup>۳</sup> (۱۸۷۷) جامعه‌شناس معروف فرانسوی در باب «حافظه‌ی جمعی»<sup>۴</sup>. هالباکس دیدگاه‌های خود را در این باره در کتابی با همین عنوان<sup>۵</sup> مطرح ساخته است.

## ۲-۲. معرفی شاعران

### ۲-۲-۱. طاهره صفارزاده

طاهره صفارزاده متولد ۱۳۱۵ سیرجان و درگذشته به سال ۱۳۸۷ است. اشعار او در مجموعه‌های گوناگونی فراهم آمده است. رهگذر مهتاب، دفتر دوم، طنین در دلتا، سد و بازوان، مردان منحنی، سفر پنجم، بیعت با بیداری و دیدار صبح عناوین مجموعه‌های متعدد اوست. او همچنین دو مجموعه یکی به نام "چتر سرخ" و "چتر سرخ و بعد" دارد که به زبان انگلیسی سروده و بعدها به فارسی برگردانده شده است. سروده‌های صفارزاده را با توجه به ویژگی‌های خاص فرم و محتوی به دوره‌هایی تقسیم کرده‌اند. چنان که مجموعه "رهگذر مهتاب" مربوط به دوره اول شاعری اوست که اشعار او را از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۱ دربرمی‌گیرد و در همین سال نیز منتشر شده است. دوره بعد از رومانتیسم او را به دو دوره تقسیم می‌کنند؛ دوره‌ای که پس از رفتن به آمریکا برای ادامه تحصیل و آشنایی شاعر با شعر انگلیسی از ۱۳۴۷ با مجموعه "طنین در دلتا" آغاز شد و با مجموعه "سد و بازوان" ادامه یافت و با "سفر پنجم" به پایان رسید. و دوره بعد از آن که از ۱۳۵۶ آغاز شد و تا ۱۳۶۶ ادامه یافت که مجموعه‌های "بیعت با بیداری" و "دیدار صبح" حاصل این دوره می‌باشد (نک: زرقاتی، ۱۳۹۴: ۴۰۱-۴۰۸). آنچه مسلم است صفارزاده در دهه پنجاه به شعر مذهبی روی آورد، به‌طوری که در برخی از مجموعه‌های او مانند سفر پنجم (۱۳۵۶) و به‌ویژه بیعت با بیداری (۱۳۵۸)

<sup>۱</sup> Svetlana Boym

<sup>۲</sup> The Future of Nostalgia

<sup>۳</sup> Maurice Halbwachs

<sup>۴</sup> Collective memory

<sup>۵</sup> on Collective memory

که دربرگیرنده قطعاتی مربوط به سال‌های نزدیک به انقلاب اسلامی است، اعتقاد اسلامی و روح اعتراض مذهبی کاملاً غلبه یافته است (یاحقی، ۱۳۸۲: ۱۵۲). در دو مجموعه "سفر پنجم" و "بیعت با بیداری" اشعار مشخصی در مایه ادب مقاومت از قبیل "سفر سلمان"، "سروش قم" و "آتشفشان" دیده می‌شود (همان). هرچند شعر صفارزاده را در حیطه شعر منشور به حساب آورده‌اند و لیکن شاخه‌ای مستقل در این نوع از شعر نو به حساب می‌آید (زرقانی ۱۳۹۴: ۴۰۱). شعر این دوره صفارزاده در زمره اشعاری قرار می‌گیرد که "در سال‌های نزدیک به انقلاب در جهت سیاسی و مبارزه با رژیم پهلوی هم‌سو و هم‌داستان پیش می‌رفت" (یاحقی، ۱۳۸۲: ۱۵۷) و او نیز همچون سایر شاعران جبهه مقاومت بود که "در کنار جامعه آن روز برای تحقق هدف‌های انقلاب کوشیدند (همان).

## ۲-۲-۲. فدوی طوقان

فدوی عبدالفتاح طوقان (۱۹۱۷-۲۰۰۳) شاعره‌ای از نابلس در فلسطین و خواهر ابراهیم طوقان است که فدوی رشد علمی-ادبی خود را مرهون او می‌داند. دکتر شفیع کدکنی از فدوی طوقان در کنار سلمی خضراء الجیوسی و نازک الملائکه به عنوان بهترین شاعره‌های عرب فلسطینی نام می‌برد (شفیعی، ۱۳۹۳: ۲۵۱) غالب اشعار فدوی پیرامون دغدغه‌های فلسطین و مردمان آن سامان است. موضوع اشغال و اشغالگری و پیامدهای ناشی از آن در شعر او همچون بسیاری از شاعران عرب معاصر تحولی عمیق ایجاد کرده و شاید همین موضوع باعث شده تا "محمود درویش او را مادر شعر فلسطین بنامد" (محسنی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۵۰). فدوی طوقان از شاعران نسل سوم مقاومت است که در کنار شاعرانی چون محمود درویش، سمیح القاسم و ... "صداهاى بلندی در شعر آنها وجود دارد و شعرشان روحیه مقاومت را در امت عرب و اسلام برمی‌انگیزد" (همان). اشعار فدوی شامل مجموعه‌های مختلفی است که در آغاز به صورت جداگانه به چاپ رسید؛ سپس در یک کتاب با عنوان "الأعمال الشعرية الكاملة" (۱۹۹۳) در بیروت به چاپ رسید. مجموعه‌های او عبارتند از: "وحدی مع الایام" (۱۹۵۲)، "وجدتها" (۱۹۵۷)، "امام الباب المغلق" و "لیل و الفرسان" (۱۹۶۹)، "علی قمه الدنيا وحيدا" و "تموز والشیء الآخر" و "الحن الاخير" (۲۰۰۰)، "اخی ابراهیم" (۱۹۴۶)، "رحلة جبلية رحلة صعبة" (۱۹۸۵) و "الرحلة الاصب" (۱۹۹۳) که به فرانسه نیز ترجمه شده است (رضایی، ۱۳۹۲: ۱۴۰-۱۱۹). فدوی از اعضای مدرسه آپولو است که در ۱۹۳۳ توسط احمد زکی ابوشادی-پزشک، شاعر و روزنامه‌نگار مصری- و به ریاست احمد شوقی به وجود آمد (سیدی، ۱۳۹۴:

۷۷) و مهم‌ترین ویژگی آن تاکید بر اصول رومانتیسم بود (نک: همان) اشعار فدوی را نیز به دو مرحله رومانتیسم و رئالیسم تقسیم کرده‌اند؛ اشعار آغازین او در مجموعه‌ای با عنوان "وحدی مع الایام" به دوره اول و سایر مجموعه‌های او با گذر از رومانتیسم در دوره رئالیسم شعر او قرار می‌گیرند.

### ۳. بحث و بررسی

#### ۳-۱. نوستالژی در شعر صفارزاده

نوستالژی بن‌مایه‌ای پابرجا در اشعار صفارزاده به حساب می‌آید که علاوه بر کارکرد متعارف آن که منبعث از زنانگی و برخورداری از عاطفه سرشار شاعر است اغلب واکنشی خودآگاه به تجربه غربت و گسست از ریشه‌های فردی، اجتماعی و تاریخی است که شاعر آن را در بخش قابل توجهی از اشعارش نمایان ساخته. ذکر این نکته ضروری است که موضوعاتی چون تغییر دیدگاه هستی‌شناختی شاعر و التفات او از رویکرد فردی و شخصی به رویکردی اجتماعی و انسانی و همچنین وجود بسامد قابل توجهی از مؤلفه‌ها و عناصر مرتبط، همگی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری رویکرد نوستالژیک صفارزاده در این بخش از اشعار او بوده است. در اینجا به آن دسته از مقولاتی که برجستگی بیشتری در این باب داشته‌اند پرداخته می‌شود.

#### ۳-۱-۱. خود و دیگری / جلوه‌های پسااستعماری نوستالژی

مجموعه طنین در دلتا (صفارزاده: ۱۳۴۹، ۴) یکی از مهمترین دفترهای شعری صفارزاده است که دربردارنده اشعار سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۹ است. در شعری از این مجموعه با عنوان «سفر اول»، که در عین حال از بلندترین اشعار اوست، شاعر با استفاده از جریان سیال ذهن رویکرد نوستالژیک خود را از طریق شبکه‌ای از تداعی‌های هم‌جهت و در تصاویر پراکنده و نمادینی در شعرش جلوه‌گر ساخته است. در این رویکرد، مکان به عنوان یکی از اضلاع مهم نوستالژی ماهیت مشخصی ندارد و بیشتر با شناسه‌هایی مبهم، نامشخص و عام تعریف می‌شود. صفارزاده در بخش آغازین این شعر که در ارتباط با مفاهیمی چون تنهایی، دلتنگی و اندوه‌زدگی قرار گرفته، دلتنگی را در توصیف نمادین قلعه‌ای در هند به تصویر می‌کشد: «این خانه چقدر شبیه قلعه است/ یک سوی رودخانه و سه سوی دیوار» (همان: ۵) در اینجا شاعر از همان آغاز فضایی بسته و محصور می‌آفریند. تشبیه خانه به قلعه با تعبیر «یک سوی رودخانه و سه سوی دیوار» تصویری از انزوا و محصورشدگی را القا می‌کند. او این تصویر را در ادامه و در همین شعر بار دیگر احضار می‌کند:

«هوا گرم و دلگیر است/ هواشناس گفت شاید نسیمی از شمال بوزد/.../ آنطرف سایه‌ها را ببین که چگونه در ناامیدی قد می‌کشند/ "سای‌چای" می‌گفت در "یوک" کسی با ما دوست نمی‌شود/ سای‌چای می‌گفت در "یوک" کسی از مملکت ما چیزی نمی‌داند/ "کریس" با من دوست شده بود/.../ "کریس" همیشه دلتنگ بود/.../ دلتنگی، مردی بود که در شیلی هفت پست اداری داشت/.../ در بیمارستان به‌من پرسشنامه‌ای دادند/ نوشتیم از کره‌ای بدم می‌آید که طعم روغن نباتی دارد» (همان: ۲۰-۲۲).

در اینجا بار معنایی غربت و دلتنگی در رشته‌ای از تداعی‌های ذهنی و در الفاظی چون دلگیر، ناامیدی، و تکرار لفظ دلتنگی منتقل می‌شود. شاعر می‌کوشد تا دلتنگی را از تجربه‌ای فردی به تجربه‌ای انسانی و جهان‌شمول تبدیل کند. او با کنارهم نشان دادن آدم‌هایی از ملیت‌های مختلف بر آن است که بگوید غربت مرز جغرافیایی نمی‌شناسد و هرکس که به شکلی از ریشه‌هایش جدا بیفتد حامل نوعی نوستالژی می‌شود. ضمن آنکه سخنان "سای‌چای" درباره بیگانگی در بریتانیا و دلتنگی "کریس" زنجیره‌ای از تجربه‌های مشترک غربت را با رنگی از فضای پسااستعماری حاکم بر سرزمین‌های استعمارزده جلوه‌گر ساخته است.

در همین رابطه و در جای دیگری از شعر، شنیدن جمله‌ای از کودک هندی خاطره‌ای از گذشته را در ذهن شاعر بیدار می‌کند: «دیروز مجسمه لرد کروزن را در کلکته فرود آوردند ... / فردا من به کوچه‌ای برمی‌گردم که در چهارده‌سالگی میان آن/ ایستادم/ و قلبم را همراه با شبنامه‌ای/ به جوانی دوچرخه‌سوار تقدیم کردم» (همان: ۱۰). در اینجا نیز شاعر با بهره‌گیری از سازوکار تداعی ذهنی از یک رخداد تاریخی به خاطره‌ای شخصی گذر می‌کند و از خلال این جابجایی، گذشته را دوباره در متن حاضر می‌کند. ضمن آنکه تداعی ذهنی او از پایین کشیدن مجسمه که حاصل جریانی مبارزاتی است شاعر را به خاطره مبارزات دوره نوجوانی‌اش می‌برد، دوره‌ای که هم‌زمان عمر بروز احساسات و عواطف درونی او نیز بوده و به‌این ترتیب تصویری تازه از عشق نوجوانی شاعر ظاهر می‌شود: «ارتعاش انگشتانم/ تا سه کوچه دورتر/ در جیب‌های ارمکم ادامه داشت» (همان). در اینجا شاعر علاوه بر بیان واقعه، احساس جسمانی آن را نیز دوباره زنده می‌کند؛ ضمن آنکه بیان جنس لباس؛ سن چهارده‌سالگی و همگی جزئیات مطرح شده، نشان‌دهنده رویکرد نوستالژیک صفارزاده است که شاعر آن‌ها را در بازسازی زمانی در گذشته به‌کار می‌گیرد. این خاطره حسی از دلتنگی را در شاعر بیدار می‌کند که با پرش ذهنی دیگری او را به یاد دوستی در خارج از ایران می‌اندازد: «مادر ویلیام

دلتنگ نقاشی‌های شهرش پورتوریکو بود / من به بوی کاهگل خانه‌ای می‌روم که سر راه کویر ایستاده است/ نقشه کویر را نظربازان ۱۹۰۷ هم تصرف نکردند» (همان). در این بخش، دلتنگی مادر ویلیام، دلتنگی شاعر را بیدار کرده و ذهن او را به "بوی کاهگل" پرتاب می‌کند. "بو" از قوی‌ترین محرک‌های حافظه است که می‌تواند راهی به احضار گذشته شاعر بگشاید؛ ضمن آنکه اسناد ایستادن به خانه آن را از یک بنای صرف و متعارف خارج کرده و به نشانه‌ای از زادبوم و هویت تبدیل می‌کند. شاعر به جای ابراز مستقیم دلتنگی با احضار عناصر و جزئیاتی از اشیاء، رایحه‌ها، مکان‌ها و خاطره‌های دیگران این احساس را در شعر خود بازتاب می‌دهد.

ذکر سال «۱۹۰۷» در این بخش از شعر اشاره به قراردادی دارد که در همین سال میان روسیه و انگلیس منعقد شد و براساس آن ایران به سه منطقه تقسیم شد: به طوری که شمال به روسیه، جنوب به انگلیس و مرکز به عنوان منطقه بی‌طرف به ایران واگذار شد (نک: طبری، ۱۳۹۰: ۱۱۹-۱۲۲). صفارزاده در سلسله تداعی‌های نوستالژیک خود از لفظ دلتنگی به بوی کاهگل و از آن به خانه و از خانه به کویر و سرانجام به تاریخ استعمار در ایران می‌رسد. به این ترتیب نوستالژی در این شعر فراتر از احیای خاطره‌ای فردی به یادآوری آگاهانه‌ای از تاریخ سرزمینی منجر می‌شود؛ موضوعی که علاوه بر مضمون، در ساختار روایت‌پردازی شاعر هم خود را نشان می‌دهد.

### ۳-۱-۲. وطن‌نبودگی و فقدان تعلق مکانی

صفارزاده در "سفر زمزم" که عنوان شعر دیگری از مجموعه طنین در دلتا می‌باشد، حس غربت را چنین القا می‌کند: «بندری از الفبای چین سر راهم بود/ بندری که وطن هیچ کس نبود/ و ساکنینش درد غربت می‌فروختند» (همان: ۳۲). "الفبای چین" رمزی از ابهام، ناشناختگی و پیچیدگی است که با عبارت وطن هیچکس نبودن و درد غربت، تناسب پیدا می‌کند. شاعر با این توصیف از بندر، مکان را به نمادی از وطن‌نبودگی و فقدان تعلق تبدیل می‌کند. ضمن آنکه تعبیر استعاری در عبارت «ساکنینش درد غربت می‌فروختند» نشان می‌دهد که غربت از تجربه فردی شاعر فراتر رفته و به وضعیتی جمعی و مشترک تبدیل شده است.

در اینجا نوستالژی نه از طریق یادکرد مستقیم وطن بلکه از رهگذر تصویر فضای بی‌تعلق و احساس فراگیر غربت شکل می‌گیرد. در جای دیگری از همین شعر می‌گوید: «اما من با مه خودمانی‌تر هستم/ مه در من بومی‌ست». "مه" در شعر شاعر، رمز غربت است و بومی‌بودن آن در وجود او کنایه از دائمی‌بودن حس غربت و دلتنگی در اوست.

در شعر "مه در لندن" بار دیگر این تصویر را از حس دلتنگی و غربت خود ترسیم می‌کند «مه در لندن بومی است/ غربت در من/ در زمستان توریست اول مه را می‌بیند» (همان: ۷۰). شاعر در تقارنی ساختاری میان "مه" و "غربت" نوعی هم‌نشینی معنایی برقرار می‌کند؛ یعنی همان‌گونه که مه جزء جدایی‌ناپذیر لندن است، غربت نیز جزء جدایی‌ناپذیر وجود شاعر شده است. بومی‌بودن، نوعی استقرار قدیمی و دائمی است و شاعر در تشبیهی غیرمستقیم حضور پایدار حس غربت را در وجودش چون "مه لندن" توصیف می‌کند. او با تصریح در عبارت "غربت در من" غربت را وضعیتی وجودی و پایدار نشان می‌دهد که از بیرون به درون او منتقل شده است. از سویی "توریست" نیز تعبیر دیگری از "غریب" است کسی که بومی نیست؛ به جایی تعلق ندارد و حشورش موقتی و ناآشناست.

### ۳-۱-۳. گسست هویتی

در "یادآور دیگر" از مجموعه "سد و بازوان" (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۲۹) صفارزاده می‌کوشد تا مفهوم غربت انسان معاصر را در تصویری گسترده از انسان بریده از طبیعت، جامعه و ریشه‌های هویتی او ترسیم کند. در این شعر نوستالژی در تقابل دو دسته عناصر برجستگی می‌یابد؛ عناصری که شاعر را نمی‌شناسند (گل‌ها، رودخانه‌ها، همسایه‌ها) و عناصر جهان مدرن که او را می‌شناسند (دود، نسکافه، ساعت)؛ در چنین فضایی، احساس بیگانگی و غربت، ذهن شاعر را به جست‌وجوی هویت و تعلق از دست‌رفته‌اش سوق داده و زمینه پیدایش نوستالژی را فراهم می‌آورد.

«گلها تو را نمی‌شناسند/ رودخانه‌ها تو را نمی‌شناسند/ همسایه‌ها تو را نمی‌شناسند/ درخت‌های پایه‌کاغذی تو را نمی‌شناسند/ جیب تو پر از یادآورهاست/ پر از آزمندی دست‌ها و پرندگانی که تمبر شده‌اند/ تو در وضعی نیستی که آینه‌ها را نجات دهی/ روزگاری در چارچوب پنجره یک اداره به دنیا آمدی/ دودها تو را می‌شناسند/ نسکافه تو را می‌شناسد/ تیک‌تاک ساعت تو را می‌شناسد/ در همین گوشه بمان/ .../ از خورشیدهای خودسوز دور بمان/ خورشیدها تنهایی‌ات را به دام خواهند انداخت/ خورشیدها به تو سایه‌ای خواهند بخشید/ سایه‌ای که ماشین‌ها آن را به زیر خواهند گرفت/ سایه‌ای که مردم بر روی آن راه خواهند رفت/ مردمی که تو را می‌شناسند/ مردمی که تو را نمی‌شناسند».

این شعر نشان می‌دهد نوستالژی بیش از آنکه صرفاً اشتیاق به گذشته باشد، واکنشی به تجربه غربت، گسست از ریشه‌های هویتی و بحران تعلق است. رویکردی که با بهره‌گیری از تداعی‌های ذهنی، نمادهای طبیعی، حافظه تاریخی و پیوند میان خاطره

فردی و جمعی، ساختاری منسجم و چندلایه پیدا می‌کند. در این شعر شاعر به ترتیب از طبیعت به جامعه و سپس به جهانی مصنوع و بی‌ریشه (درخت‌های پایه‌کاغذی) می‌رسد. گویی شاعر از تمام نظام‌های تعلق جدا افتاده است. در این رویکرد تقابلی، عناصر و موجوداتی که شاعر را می‌شناسند نشانه‌هایی از زندگی مدرن، شهری و ماشینی هستند؛ یعنی دود و نسکافه و تیک‌تاک ساعت.

هم‌نشینی این عناصر تقابلی در پیکره شعر، تصویری از جابجایی هویت انسان معاصر را ترسیم می‌کند. انسانی که در گسست از ریشه‌هایش تنها در فضایی صنعتی و روزمره شناخته می‌شود. در اینجا نوستالژی خود را در تصویر فقدان تعلق میان شاعر و محیطی که او را دربرگرفته نشان می‌دهد. در این شعر تجربه گسست از طبیعت، جامعه و مناسبات اصیل انسانی سبب شکل‌گیری احساس غربت در او می‌شود. ادراک "غربت" در جهانی عاری از اصالت انسانی، حسی از تنهایی را در شاعر بیدار می‌کند که مفهومی از انزوای اجتماعی حاصل از دگراندیشی را متبادر می‌سازد. تنهایی‌ای که شاعر آن را بر "هم‌سویی" با جریان‌های هویت‌سوزی که آن‌ها را "خورشیدهای خودسوز" می‌نامد ترجیح می‌دهد.

این خورشیدها نه منشا روشنایی بلکه عامل تشدید تنهایی انسان معاصر هستند و سرانجام او را به سایه‌ای بی‌پناه و بی‌هویت فرومی‌کاهند. از این رو انتخاب "تنهایی" از سوی شاعر تعبیر پنهانی از میل او به بازگشت به ریشه‌های هویتی ازدست‌رفته است؛ موضوعی که امکان حفظ پیوند با گذشته و خاطره را در برابر فراموشی و استحاله قرن فراهم می‌آورد. درمجموع می‌توان گفت نوستالژی در شعر یادآور دیگر واکنشی آگاهانه به تجربه غربت، بیگانگی و فرسایش هویت است. شاعر با احضار عناصری هویت‌بخش از گذشته فرهنگی خود، در برابر نیروهای هویت‌زدا مقاومت می‌کند و از رهگذر بازگشت ذهنی به ریشه‌های فردی و جمعی، به بازسازی هویت خویش می‌پردازد. از این منظر، نوستالژی در این شعر نه صرفاً حسرت گذشته، بلکه راهبردی هویت‌ساز و مقاوم در برابر ازخودبیگانگی انسان معاصر است.

### ۳-۲. نوستالژی در شعر فدوی طوقان

نوستالژی یکی از عناصر پایدار در شعر فدوی طوقان است. این مقوله در دوره اول شعر فدوی اغلب جلوه‌ای فردی دارد و درباقی اشعارش که در عین حال بخش اعظم اشعار او را شامل می‌شود، متأثر از دیدگاه‌های اجتماعی و ملی او جلوه‌گر شده است. فدوی یکی از مهم‌ترین شاعران فلسطین است که شعرش در بطن رخداد‌های تاریخ معاصر فلسطین پرورده گشته و از این رو محور اصلی شعر او را مسئله فلسطین و موضوعات

پیرامونی آن تشکیل می‌دهد. پیوند ناگسستنی شعر فدوی با مفاهیمی چون وطن، انسان فلسطینی، طبیعت بومی و حافظه جمعی نوستالژی را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های برجسته در ساختار فکری، زبانی و عاطفی شعر او جلوه‌گر ساخته است. از این منظر تحلیل اشعار فدوی در پژوهش حاضر تنها بر توصیف و شناسایی مؤلفه نوستالژی در شعر او متمرکز نیست بلکه بر تبیین نسبت نوستالژی با ساختار معنایی و دلالتی شعر او مبتنی است. بر این اساس و در ادامه به تحلیل رویکرد نوستالژیک فدوی در اشعاری از او می‌پردازیم.

### ۳-۲-۱. طبیعت به‌مثابه حافظه سرزمینی:

فدوی در آغاز شعری با عنوان "مع المروج" (۱۹۹۳: ۷) در قالب گفتگویی یک‌طرفه با دشت‌های پیرامون کوه "جرزیم" که مکانی در گذشته شاعر است، به تداعی خاطرات خود دست می‌زند:

«هذی فتاتک یا مروج، فهل عرفت صداها / ... / هی یا مروج السفح مثلک، انہا بنت الجبال / (جرزیم) روّی قلبها و سقاہ من خمر الخیال ... / آاین دختر شماس است ای مرغزارها آیا او را بازشناختید؟/ ای دامنه کوه او چون تو دختر کوهستان است/ کوه جرزیم قلب او را با شراب خیال پرورده و سیراب ساخته است...».

این سخنان نشان می‌دهد که میان شاعر و طبیعت رابطه‌ای زنده و عاطفی برقرار است. در اینجا جرزیم فقط یک کوه نیست بلکه بخشی از جغرافیای سرزمین فلسطین است که شاعر آن را به عنصری هویت‌ساز تبدیل کرده و با عبارت «انہا بنت الجبال» موجودیت خود را به آن گره می‌زند. از سویی طبیعت نیز در این شعر در حکم حافظه‌ای از گذشته شاعر است؛ از این رو در خطاب به چمنزار آن را "آرامگاه جوانی" خود (مثنوی صباها) خطاب می‌کند. این تعبیر بیانگر سوگواری شاعر در سپری‌شدن روزگار جوانی و دل‌بستگی او به طبیعتی است که خاطرات او را با خود حمل می‌کند. شاعر می‌کوشد از رهگذر تصویر طبیعت پیوند خود را با روزگار سپری شده بازابد؛ از این رو بازگشت به طبیعت در این شعر در حقیقت بازگشتی ذهنی به گذشته و تلاشی برای بازیابی بخشی از هویت عاطفی شاعر است که در خاطرات جوانی و مکان‌های سرزمینی او ریشه دارد.

شعر «واہام فی الزیتون» (همان: ۱۸) نیز روایتی نوستالژیک از دل‌بستگی عمیق شاعر به مکانی است که گذشته، خاطرات و هویت عاطفی او در آن شکل گرفته است. در این شعر رویکرد شاعر متوجه زمان زیسته‌ای در گذشته اوست که زیتون یا درخت زیتون

آن را حمل می‌کند. این معنا از آغاز شعر و در عبارات: «هنا... هنا فی ظل زیتونتی» آشکار می‌شود.

تکرار «هنا» تنها بر یک موقعیت مکانی دلالت ندارد، بلکه فضای خاطره را در ذهن شاعر احضار می‌کند. زیتون از نمادهای سرزمینی فلسطین است و در این سروده حامل زمان از دست‌رفته شاعر است؛ از این‌رو، بازگشت به زیتون در حقیقت بازگشت به مکان، زمان و احوال وجودی او در گذشته و نیز محل وقوع تجربه‌های بنیادین زندگی اوست؛ جایی که رؤیا دیده: «و کم حلمت أحلاماً و وهمت أوهاماً» (همان) جایی که حضور محبوب را احساس کرده: «أحسّه منی قریباً قریباً» و سرانجام جایی که رازهایش را به شاخه‌های زیتون سپرده است: «أسراره أغصانک الراحمت» (همان). بنابراین، جدایی و گسست شاعر از درخت در حقیقت جدایی از خود گذشته اوست. در ادامه شاعر از درخت می‌خواهد که حافظ حضور او باشد. این درخواست نشان می‌دهد که آنچه برای او اهمیت دارد، استمرار پیوند با مکان خاطره است؛ زیرا با فراموش شدن این مکان، گذشته و بخشی از هویت او نیز از میان خواهد رفت: «تذکرینی کلما شعشعت/ أوراقت الخضراء شمس الأصيل» (همان) [هرگاه خورشید غروب بر برگ‌های سبز تابید، مرا به یاد آور].

بدین ترتیب، زیتون از ماهیت عنصری طبیعی فراتر رفته و به حافظه و بخشی از هویت شاعر تبدیل می‌شود؛ مفهومی که در آرزوی او در پایان شعر به‌وضوح بیان می‌شود: «فلتبعت القدرة من تربتی/ زیتونۀ ملهمۀ... شاعرۀ» (همان) [باشد که قدرت الهی از خاک من، درخت زیتونی الهام‌بخش و شاعر برویاند].

براین اساس در شعر «أوهام فی الزیتون»، نوستالژی بر محور دل‌بستگی شاعر نه به یک مکان، بلکه به زمان زیسته‌ای که در آن مکان تحقق یافته شکل می‌گیرد. درخت زیتون برای شاعر تنها یک درخت نیست، بلکه مکانی است که خاطرات، رؤیاها، تجربه‌های عاطفی و بخشی از هویت او را در خود جای داده است. از این‌رو، بازگشت مکرر شاعر به زیتونۀ، در حقیقت بازگشت به گذشته و احوال زیسته خوش اوست و درعین حال نشان می‌دهد مکان چگونه می‌تواند به ظرف زمان و هویت انسان تبدیل شود.

### ۳-۲-۲. مقاومت در برابر اشغال و فراموشی

در شعر "رسالة الى طفلين فی الضفة الشرقيّة" (همان: ۳۷۹) که فدوی آن را در ساختاری روایت‌گونه و در قالب نامه و خطاب به دو کودک فلسطینی کرانه شرقی رود اردن سروده، نوستالژی از همان آغاز در پیوندی مستقیم با تجربه اشغال فلسطین شکل

می‌گیرد. او شعرش را نه با یادآوری گذشته، بلکه با ترسیم وضعیت اکنون آغاز می‌کند؛ اکنونی که در آن اشغالگران با ویران کردن پل‌ها و جلوگیری از عبور مردم، پیوند طبیعی آن‌ها را با سرزمین و عزیزانشان گسسته‌اند. شاعر خطاب به کرمه (یکی از دو کودک) می‌گوید: «یا کرمی اودُ آن تطیر» و اینگونه وضعیت اکنون خود را که گرفتارشدن در فاصله میان دو بخش از هم‌گسسته سرزمینش است معرفی می‌کند.

او می‌کوشد تا از طریق سخن گفتن با این کودکان ضمن بیان واقعه، علل این رویداد را نیز برای نسل آینده سرزمینش روایت کند:

«یعبجونی یا کرمه العبور / وهم هنا یرابطون / کلعه سوداء هم هنا یرابطون / قد نسفوا الجسور / وحرمونی منک یا صغیرتی / وحرموا العبور» (همان) [ای کرمه، عبور کردن برایم ناممکن شده است / آن‌ها اینجا مراقبند / چون نفرینی سیاه آن‌ها اینجا مراقبند / پل‌ها را ویران کرده‌اند / و مرا از تو، ای دخترک کوچک، محروم ساخته‌اند / و راه عبور را نیز بسته‌اند].

پل در اینجا صرفاً یک سازه فیزیکی نیست؛ بلکه نماد امکان ارتباط است و ویران کردن آن توسط اشغالگران - که شاعر آن‌ها را با عبارت "لعه سودا" معرفی می‌کند - نابودی پیوندهای ملت و سرزمینی تکه تکه شده است. تکرار واژه "العبور" در آغاز و پایان بند، نشان می‌دهد که مسئله اصلی شاعر عبور از مرزی است که او را از عزیزانش جدا کرده از این‌روست که او میل پرواز را جایگزین عبوری غیرممکن می‌سازد. او در ادامه دلتنگی‌اش را برای دخترک شعرش چنین بیان می‌کند:

«یا کرم یا غزالتی / العسل الصافی المضى فی العیون / یوحشنی کثیر / والخل الشقراء مثل القمح / مثل موسم الحصاد فی حقولنا / توحشنی... توحشنی کثیر / مثل موسم الحصاد فی حقولنا / توحشنی، توحشنی کثیر / اودُ آن أطیر یا غزالتی / عبر المدی / اودُ ان أطیر» (همان) [آن عسل زلال و درخشان چشمانت، سخت دلتنگم می‌کند / گیسوی طلایی‌ات، چون گندم، چون فصل برداشت در کشتزارهایمان / دلتنگم می‌کند / سخت دلتنگم می‌کند / دوست دارم پرواز کنم / از کرانه‌های آسمان بگذرم و پرواز کنم].

در اینجا لفظ قمح (گندم) در توصیف گیسوان دخترک، شاعر را با یاد خاطرات گذشته غرق در دلتنگی می‌کند؛ دلتنگی شدیدی که در تکرار چهارباره «توحشنی» و نیز تکرار دوباره «اود ان اطیر» بازتاب می‌یابد تا جایی که کلمات "حنین" و "ذکر" - که اشاره مستقیمی به مفهوم نوستالژی و میل بازگشت به گذشته است - بر زبان شاعر می‌نشیند: «یغرقنی فی لجة الحنین / و بالحنین و الذکر» [مرا در ژرفای دریای دلتنگی غرق

می‌کند، در دلتنگی و خاطره]. او با شنیدن صدای دخترک -از طریق نوار کاستی- به خاطره سرزمین مادری و خانه پدری باز می‌گردد:

«الله یا بیسان/ کانت لنا ارض هناک/ بیارة، حقول قمح ترتمی مدالبصر/ تعطی أبی خیراتها/ القمح و الثمر/ کان أبی یحبها، کان یقول: لن أبیعها حتی ولو أعطیت ملأها ذهب. [آه بیسان! ما در آنجا زمینی داشتیم، دشتی، تا چشم کار می‌کرد گندمزارهایی، پدرم گندم و میوه خیرات می‌داد، پدرم آن را دوست داشت، دوستش داشت می‌گفت هرگز آن را نخواهم فروخت حتی اگر به اندازه آن طلا به من بدهند] (همان: ۳۸۱).

سیر نوستالژی در این بخش از شعر متوقف نمی‌شود و شاعر آن را به انگیزه‌ای برای تبیین وضعیت اکنون سرزمینش به کار می‌گیرد. جایی که خاطره خوش گذشته با گسست تاریخی ناشی از اشغال سرزمین به ناگهان فرومی‌ریزد: «وَأُغْصِبَ الْأَرْض...» (همان) و نوستالژی حرکتش را در یادکرد مرگ پدر از اندوه این حادثه ادامه می‌دهد: «مات أبی من حزنه» (همان). به این ترتیب در این بخش از شعر نوستالژی از دلتنگی برای مکان فراتر رفته و به سوگ هویت ازدست‌رفته بدل می‌شود تا نشان دهد که اشغال تنها به معنای ازدست‌رفتن خاک نیست، بلکه به معنای گسستن پیوند انسان با گذشته، خانواده و هویت خویش است؛ اما پایان روایت با این رخداد رقم نمی‌خورد زیرا پدر در خاک سرزمین ریشه دوانده: «کانت جذوره تغوص فی قرار أرضه/ هناک فی بیسان» (همان) [وجودش در ژرفای زمینش، در بیسان، ریشه دوانده].

شعر "رسالة الی طفلین" تلاشی از سوی فدوی است برای انتقال حافظه گذشته سرزمین به کودکانی که آن را تجربه نکرده‌اند و یا تجربه ناقصی از آن دارند. بنابراین شعر او تلاشی برای زنده نگه داشتن حافظه مشترک است و هم به این دلیل است که شاعر در خطاب با آنان خاطره مکان را با همه جزئیاتش به ذهن آن‌ها منتقل می‌کند. فدوی با مخاطب ساختن کودکان و یادآوری مکان‌ها و تجربه‌های مشترک می‌کوشد گذشته را از فراموشی برهاند و آن را به نسل بعد بسپارد. از این‌رو، نوستالژی در این شعر صرفاً احساس حسرت نسبت به گذشته نیست، بلکه تلاشی آگاهانه برای تداوم حافظه تاریخی و هویت جمعی هم وطنان اوست.

فدوی خیال و خاطره گذشته سرزمین را پلی می‌سازد که عبور از آن، واقعیت تلخ اشغال را به چالش می‌کشد: «وَأَعْبِر النهر.../ وجسری الخیال.../ وجسری الذکری» (همان) [از رود می‌گذرم؛ اما پلی که از آن می‌گذرم، خیال است و خاطره] او تصریح می‌کند که اگر اشغالگران می‌توانستند، حتی خیال، عشق، دلتنگی و خاطره را نیز نابود می‌کردند؛ عبارتی که نشان می‌دهد از دید او، حافظه آخرین قلمرو مقاومت در برابر اشغال و فراموشی است.

در این سروده فدوی می‌کوشد تا از طریق بیان خاطرات و پیوند آن با واقعیت تلخ اشغال، حافظه جمعی را در مخاطبان خود فعال کند. براساس دیدگاه هالبواکس، یادآوری گذشته صرفاً فرایندی فردی نیست، بلکه در بستر گروه‌ها و چارچوب‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد (نک: هالبواکس، ۱۴۰۳: ۷). فدوی نیز در این شعر با خطاب قرار دادن کودکان و بازگویی تجربه گسست ناشی از اشغال سرزمین، خاطره گذشته را از سطح تجربه شخصی فراتر برده و به حافظه‌ای جمعی بدل می‌کند؛ حافظه‌ای که می‌تواند در برابر فراموشی و حذف هویت سرزمینی مقاومت کند.

### ۳-۲-۳. گذار از فقدان به مقاومت و امید:

"لن ابکی" (همان: ۳۹۴) نیز از اشعاری است که در آن حزنی نوستالژیک دیده می‌شود. آنگاه که شاعر در جستجوی ساکنان خانه‌های خالی و اشغال‌شده سرزمینش از گذشته آنان سخن می‌گوید. در این شعر شاعر از همان آغاز، خواننده را وارد فضای نوستالژیک شعرش می‌کند. او پیش از هر چیز به ترسیم وضعیت اکنون سرزمینش می‌پردازد، اکنونی که با ویرانی، فقدان و اشغال تعریف می‌شود. برای این کار او به شیوه امروالقیس شاعر مشهور جاهلی و با تضمین کلماتی از او بر ویرانه‌های سرزمینش می‌ایستد و می‌گیرد:

«علی أبواب یافا.../ وفی فوضی حطام الدور/ بین الردم والشوک/ وقفت وقلت للعینین: یا عینین/ قفا نبک.../ علی أطلال من رحلوا وفاتوها» (همان) [بر دروازه‌های یافا، در میان آوار خانه‌ها، میان ویرانه‌ها و خارها ایستادم و به چشمان گفتم ای دو چشم بایستید تا با هم بگرییم بر ویرانه‌های کسانی که رفتند و آن را ترک کردند].

در سنت شعر عربی، «اطلال» صرفاً ویرانه نیست، بلکه محل احضار خاطره و آغاز نوستالژی است. بنابراین، شاعر آگاهانه سنت ایستادن بر اطلال را برای بیان تجربه انسان آواره و رانده‌شده فلسطینی به کار می‌گیرد. او با تشخیص بخشیدن به خانه آن را مخاطب قرار می‌دهد: «ما فعلت بک الأیام یا دار؟» (همان) خانه در اینجا دیگر یک بنای متعارف نیست؛ بلکه حامل حافظه و هویت سرزمین است و تخریب آن، صرفاً نابودی یک بنا نیست، بلکه نابودی بخشی از گذشته است.

در ادامه، شاعر با تکرار قید مکان (هنا) گذشته را بازسازی می‌کند: «هنا کانوا/ هنا حلموا/ هنا رسموا مشاعر الغد الآتی» (همان) [اینجا بودند؛ اینجا رؤیا دیدند؛ اینجا آینده را ترسیم کردند] شاعر با تکرار این واژه، مکان را به ظرفی از خاطره تبدیل می‌کند. او نه فقط بر بودن آن‌ها که بر بودنشان در همین مکان تأکید می‌کند به تعبیری دیگر تکرار «هنا» نشان می‌دهد که آنچه از میان رفته، تنها انسان‌ها و خانه‌ها نیست، بلکه

شیوه‌ای از زندگی و آینده‌ای است که در همان مکان برای آن رؤیاپردازی شده بود و به این ترتیب تصویر روشن و گسترده‌ای از مردمانی که در گذشته این مکان می‌زیستند ترسیم می‌کند؛ تصویری که با پرسشی اندوهناک فرومی‌ریزد: «فأین الحلم والاتی؟/ واین همو؟» (همان) آپس اکنون رویاها کجایند و آینده کجاست؟ و اکنون آن‌ها کجایند؟].

این پرسش‌ها فاصله دردناکی را میان گذشته و اکنون آشکار می‌کنند. رؤیاها از میان رفته‌اند و صاحبان رؤیا نیز غایب‌اند. بنابراین، حسرت شاعر تنها متوجه اشخاص نیست، بلکه متوجه آینده‌ای است که قرار بود در همین مکان تحقق یابد. شاعر در اینجا فقط سوگوار گذشته نیست بلکه سوگوار آینده‌ای نیز هست که در سایه اشغال سرزمینش فرصت تحقق نمی‌یابد. فدوی آگاهانه سنت «وقوف بر اطلال» را از توصیف ویرانه‌های معشوق به توصیف ویرانه‌های وطنش فلسطین منتقل می‌سازد. در نتیجه، نوستالژی در اینجا نه صرفاً احساس دلتنگی، بلکه بازسازی حافظه تاریخی و سوگواری برای گذشته و آینده‌ای است که "اشغال" هر دو را از میان برده است.

در اینجا نیز چون شعر "رساله الی ... " شاعر عامل تاریخی این فاجعه را حضور اشغالگرانی می‌داند که از آن‌ها با الفاظ "بوم، اشباح و بیگانه" تعبیر می‌کند: «وكان هُناك جمع البوم و الاشباح/ غریب الوجه والید واللسان...» تا نشان دهد که ویرانی شهر و غیبت ساکنان، نتیجه رخدادی طبیعی نیست، بلکه پیامد اشغال سرزمین است.

بدین ترتیب، شعر از بیان حسرت گذشته به تبیین علت تاریخی این حسرت می‌رسد و نوستالژی با تجربه اشغال پیوند می‌خورد. شاعر در ادامه همین سروده با خطاب به مبارزان فلسطینی، در روشنی مسیر مبارزه و پایداری از آنان بهره می‌جوید و با بیان عباراتی چون «علی طرقاتکم أمضی» و «أزرع مثلكم قدمی فی وطنی وفی أرضی» بر همراهی و همگامی خود با آنان در مسیر مبارزه و مقاومت در برابر دشمنان سرزمینش تاکید می‌کند و بدین ترتیب، در این شعر، «گذشته» از موضوعی برای سوگواری به منبعی از استقامت و تداوم مبارزه در اکنون بدل می‌شود. عبارت «بعد هذا الیوم لن أبکی» نیز نقطه گذار از انفعال سوگوارانه به اراده کنشگرانه است؛ ضمن آنکه فعل «أزرع» و حرکت از تاریکی به «السنا والشمس» نیز جلوه‌ای از آینده‌نگری شاعر است که در بیان او برجستگی یافته است. فدوی گذشته را احضار می‌کند تا امکان ماندن، ریشه‌دواندن و ساختن آینده‌ای روشن را در وطن حفظ کند. بنابراین، نوستالژی در «لن أبکی» نه بازگشت منفعلانه به گذشته، بلکه سازوکاری برای تبدیل حافظه گذشته به نیروی مقاومت و افق امید در آینده است.

### ۳-۲-۴. پیوند وجودی با وطن

در "نداء الارض" (همان: ۱۲۰) فدوی از همان ابتدا زمین را در هیئت مادری تصویر می‌کند که انسان را از کودکی تا پیری در دامن خود می‌پروراند. این پیوند عاطفی و وجودی، زمینه‌ای فراهم می‌آورد که در ادامه، با گسست ناشی از اشغال یا دوری از وطن، به تجربه‌ای نوستالژیک در شعر او بدل می‌شود. «تمثل أرضاً نمته وغدته/ من صدرها الثری شیخاً و طفلاً» (همان) [سرزمینی را مجسم کن که از سینه پربرکت خود، فرزندش را از کودکی تا پیری پرورده و تغذیه کرده است] شاعر با ذکر نشانه‌هایی سرزمینی از زمان و مکان- که خود دو عنصر مهم در نوستالژی محسوب می‌شوند- چون: (ربیع، سنابل، و برتقال) به ترسیم طبیعت سرزمین مادری خود می‌پردازد تا بدین ترتیب تصویر سرشار از طراوت و زنده‌ای از گذشته وطن را برجسته سازد.

طبیعت در این شعر مهم‌ترین واسطه احضار خاطره و برانگیختن حس نوستالژی است؛ به گونه‌ای که عناصر طبیعی از کارکرد توصیفی خود فراتر رفته و به نشانه‌های هویت و حافظه سرزمینی تبدیل می‌شوند. وجه دیگر نوستالژی در این شعر در خلق موقعیت چالش‌برانگیزی شکل می‌گیرد که طی آن شاعر با ایجاد تعارض میان "وطن" و "بیگانگی" «سرزمین بیگانه» را در برابر «سرزمین محبوب» قرار می‌دهد و احساس غربت را نه صرفاً دوری جغرافیایی، بلکه گسست هویتی معنا می‌کند.

در اینجا نوستالژی ماهیتی پویا یافته و به آینده جهت می‌دهد؛ تا جایی که شاعر حتی مرگ را نیز در پرتو این بازگشت معنا می‌کند: «سیحنو علی تراها الکریم/ ویؤوی رفاتی» (همان) [خاک کریم آن سرزمین بر من مهربان خواهد شد و پیکرم را در آغوش خواهد گرفت] این تصویر یادآور همان پیوند وجودی انسان و زمین است که شاعر در آغاز شعر در تصویر انطباقی «زمین و مادر» بنیان می‌نهد. اکنون این پیوند کامل می‌شود؛ انسان از خاک آن سرزمین زاده شده و در نهایت نیز آرامش خویش را تنها در همان خاک خواهد یافت. از این رو، بازگشت در این شعر فقط بازگشت به یک مکان نیست، بلکه بازگشت به منشأ وجود است. ضمن آنکه تکرار چندباره «سأرجع» و «سأعود» و نیز «لأبد من عودتی» [بی‌گمان بازخواهم گشت] نشان می‌دهد که نوستالژی در این شعر در معنای تازه‌ای تبلور یافته و آن باور وجودی شاعر به "بازگشت" است.

در این شعر هسته مرکزی نوستالژی مفهوم وطن است شاعر با احضار طبیعت، خاطرات، مکان‌ها و تجربه زیسته خویش، گذشته را دوباره در اکنون بازسازی می‌کند. و به این ترتیب نوستالژی در ساختار معنایی شعر به نیرویی هویت‌بخش و امیدآفرین تبدیل می‌شود که آرمان بازگشت را در ذهن شاعر و ملت فلسطین زنده نگه می‌دارد. از همین

رو، نوستالژی در این شعر نه صرفاً بازگشت به گذشته، بلکه راهی برای حفظ هویت و مقاومت در برابر اشغال است.

### ۳-۲-۵. احیای هویت ملی و انسانی

فدوی در "الی الوجه الذی ضاع فی التیه" (همان: ۴۱۰) نیز در توصیف شرایط دشوار وطن دست به احضار گذشته می‌زند: «کان قومی یزرعون الارض یحبون/ یحبون الحیاة/ یاکلون الخبز و الزيت بحب و فرح/ کانت الاثمار و الازهار فی کل الفصول/ تفرش الارض بأقواس قزح/ أتری ترجع .. تعطی من هداياها الفصول/ لبلادی و لقومی؟/ أتری ترجع تعطی؟» (همان: ۴۱۳). مردم من زمین را کشت می‌کردند، زندگی می‌کردند و زندگی را دوست داشتند/ آن‌ها نان و زیتون را با عشق و شادی می‌خوردند/ میوه‌ها و گل‌ها زمین را در هر فصلی با رنگ‌هایی رنگین‌کمانی فرش می‌کردند/ آیا آن روزها باز خواهند گشت؟/ آیا فصل‌ها بار دیگر بخشش خود را به سرزمین و قومم ارزانی خواهند داشت؟/ آیا دوباره باز خواهد گشت و خواهد بخشید؟[.

در این شعر فدوی با استفاده از افعال ماضی، گذشته‌ای آرام، آباد و سرشار از حیات و سرزندگی را در اکنون خود احضار کرده و آن را در برابر فقدان امروزش قرار می‌دهد. فراخوانی شاعر در این سروده احضار حافظه جمعی مردمان فلسطین است از دورانی که مردم در پیوندی ناگسستنی با زمین/ سرزمین خود بودند؛ از این رو در این شعر «نان» و «زیتون» تنها اشاره‌ای به خوراک روزمره آنان نیست بلکه نمادی از فرهنگ و هویت فلسطینی است که یادآوری آن حسی از دلتنگی را در شاعر برمی‌انگیزد، "امکانی" که در موقعیت کنونی سرزمین اشغال‌شده از میان رفته است. طبیعت در این شعر بخشی از حافظه تاریخی و هویت اوست و سرسبزی و رنگارنگی فصول یادآور گذشته سرزمینی می‌شوند که اینک از دست رفته است. در اینجا اوج احساس نوستالژی در پرسش حسرت‌آلود و مکرر «أتری ترجع» [آیا باز خواهد گشت؟] بازتاب می‌یابد پرسشی که قبل از هر چیزی در آرزوی بازگشت زمان عاری از اشغال معنا می‌یابد و به این ترتیب در این شعر نوستالژی از مرحله احضار گذشته و به آرزوی بازیابی هویت ملی و تاریخی یک ملت تغییر ماهیت می‌دهد.

### ۴. نتیجه‌گیری

بررسی اشعارمنتخب طاهره صفارزاده و فدوی طوقان نشان می‌دهد که نوستالژی یکی از بن‌مایه‌های مهم و پایدار در اشعار این دو شاعر است که در هر دوی آنها در مضامینی

چون بازگشت به وطن، دوران کودکی و نوجوانی و خانه پدری و زادگاه و در فدوی به‌طور خاص در بازگشت به وطن و مناطق اشغال شده آن بروز یافته است. برخلاف تلقی رایج که نوستالژی را صرفاً دلتنگی برای گذشته می‌داند، در شعر هر دوی این شاعران، این مفهوم از سطح احساسات فردی فراتر رفته و به یکی از مهم‌ترین ابزارهای بازآفرینی هویت، حفظ حافظه جمعی و مقاومت در برابر گسست‌های تاریخی و اجتماعی تبدیل شده است.

با وجود برخی اشتراکات، کارکرد نوستالژی در دلالت‌بخشی به مضامین مورد نظر هر دو شاعر تفاوت‌های بنیادینی را در شعر آن‌ها نشان می‌دهد. در شعر فدوی نوستالژی یک روایت پیوسته است که از آغاز تا پایان بر محور تجربه‌ای واحد حرکت می‌کند؛ تجربه‌ای که اغلب با فقدان آغاز می‌شود، با احضار گذشته ادامه می‌یابد و سپس با بازگشت شاعر به اکنون خود معنای تازه‌ای را به شعر او می‌بخشد.

در صفارزاده، نوستالژی معمولاً از طریق کاریست تداعی‌های ذهنی و نیز هم‌پیوندی قطعاتی مستقل، تصویری و ذهنی صورت‌بندی می‌شود که خواننده با کنارهم گذاشتن آن‌ها به هسته مشترکی چون غربت، بحران هویت یا حس ازخودبیگانگی می‌رسد. ضمن آنکه صفارزاده در تبیین رویکرد نوستالژیک خود شبکه‌ای از تصاویر و نمادها می‌آفریند که معنا در ارتباط میان آن‌ها شکل می‌گیرد.

صفارزاده با احضار گذشته، صرفاً به بازسازی خاطرات فردی نمی‌پردازد بلکه می‌کوشد تا پیوندی میان خاطره فردی با حافظه تاریخی ایجاد کند. گذشته در شعر او بیشتر کارکردی آرمانی و انتقادی دارد و نوستالژی وسیله‌ای برای نقد انحطاط فرهنگی و دعوت به احیای ارزش‌های اصیل به‌شمار می‌رود. بنابراین، نوستالژی در شعر صفارزاده بیش از آنکه وابسته به مکان یا خاطره شخصی باشد، ماهیتی فکری، اعتقادی و تمدنی داشته و در پیوند با حافظه تاریخی و هویت ملی قرار می‌گیرد.

محور اصلی نوستالژی در شعر فدوی وطنش فلسطین است با موضوعاتی چون اشغال سرزمین، آوارگی و گسست اجباری از وطن، که همگی از عوامل اصلی شکل‌گیری احساس نوستالژیک در شعر اوست و شاعر برای احضار این احساس، بیش از هر چیز از مکان، طبیعت و خاطره بهره برده است. نوستالژی در شعر فدوی در حسرت گذشته متوقف نمی‌شود بلکه به عاملی پویا و قوام‌بخش بدل می‌شود که گذشته را در خدمت آینده قرار می‌دهد.

باوجود تفاوت در زمینه‌های تاریخی و صورت‌های بیانی، نوستالژی در لایه‌های عمیق‌تر شعر فدوی و صفارزاده کارکردی همگرا می‌یابد. به این معنا که هر دو شاعر با احضار

خاطره فردی و جمعی، در برابر گسست از گذشته، فراموشی تاریخی و نیروهای هویت‌زدا مقاومت نشان می‌دهند. در شعر فدوی، این فرایند عمدتاً در مواجهه با اشغال و گسست سرزمینی و با هدف حفظ پیوند فلسطینیان با سرزمین و تاریخ آنها نمود می‌یابد؛ درحالی‌که در شعر صفارزاده، غربت، استعمار و جهان مدرن بی‌ریشه زمینه شکل‌گیری این نوستالژی را فراهم می‌آورد و خاطره به ابزاری برای بازیابی ریشه‌های فرهنگی و مقابله با ازخودبیگانگی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب، خاطره در شعر هر دو نه صرفاً بازمانده‌ای از گذشته، بلکه عرصه‌ای برای مقاومت و تداوم هویتی است؛ به‌گونه‌ای که گذشته از طریق نوستالژی به اکنون پیوند می‌خورد و با ایجاد حافظه‌ای جمعی در برابر فراموشی و استحاله می‌ایستد. در هر دوی آنها یادکرد گذشته سرمایه‌ای برای مواجهه با اکنون و حفظ امکان آینده است. از همین رو، نوستالژی در این اشعار واجد وجهی آینده‌نگر نیز هست با این توضیح که در شعر فدوی، با امید به بازگشت، تداوم مقاومت و استقرار دوباره در وطن، و در شعر صفارزاده، با احیای ارزش‌های فرهنگی، تاریخی و انسانی و مقابله با گسست و ازخودبیگانگی بازنمایی می‌شود.

## ۵. منابع

- آشوری، داریوش. (۱۳۸۱). فرهنگ علوم انسانی. تهران: مرکز.
- آریانپور، منوچهر. (۱۳۸۳). فرهنگ پیشرو انگلیسی-فارسی. ج ۴. تهران: مرکز.
- افخمی عقدا، رضا، فاطمه جمشیدی. (۱۳۹۹). «غم غربت و عوامل شکل‌گیری آن در شعر نزار قبانی». پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال ۱۸. شماره ۳۵. پاییز و زمستان. صص ۹-۲۶.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۵). فرهنگ معاصر، انگلیسی-فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- جعفری جزی، مسعود. (۱۳۷۸). سیر رمانتیسم در اروپا. تهران: نشر مرکز.
- رضایی، ابوالفضل. (۱۳۹۲). «فدوی طوقان و شعر او». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. سال پنجاه و هشتم، شماره ۱۸۱، دانشگاه تهران. صص ۱۱۹-۱۴۰.
- زرقانی، مهدی. (۱۳۹۴). شعر معاصر ایران. تهران: نشر ثالث.
- زرلکی، شهلا. (۱۳۸۹). خلسه خاطرات (تحلیل و بررسی آثار گلی ترقی)، تهران: انتشارات نیلوفر.
- سیدی، سیدحسین. (۱۳۹۴). نزاع سنت و مدرنیسم در شعر معاصر عرب. مشهد: موسسه انتشارات دانشگاه فردوسی.
- شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶). «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری». مجله زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پنجم، بهار و تابستان، صص ۵۱-۷۲.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۳). شعر معاصر عرب. تهران: سخن.
- صفارزاده، طاهره. (۱۳۴۹). طنین در دلتا. تهران: امیرکبیر.
- صفارزاده، طاهره. (۱۳۸۶). سد و بازوان. تهران: هنر بیداری.
- طوقان، فدوی. (۱۹۹۳). الأعمال الشعریة الكاملة، الطبعة الأولى. بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
- ططری، علی. (۱۳۹۰). «قرارداد ۱۹۰۷ میلادی استثمار یا استقلال». فصلنامه تاریخ روابط خارجی. سال سیزدهم، شماره ۴۹، صص ۱۳۵-۱۱۱.
- کوندرا، میلان. (۱۳۸۰). جهالت. ترجمه آرش حجازی. تهران: نشر کاروان.
- محسنی‌نیا، ناصر. (۱۳۸۸). مبانی ادب مقاومت معاصر ایران و عرب. ادبیات پایداری، شماره ۱، صص ۱۴۳-۱۵۸.
- هالبواکس، موریس. (۱۴۰۳). جامعه‌شناسی حافظه جمعی. ترجمه: زهراسادات روح‌الامین. تهران: نیستان هنر.

یا حقی، محمد جعفر. (۱۳۸۲). جویبار لحظه‌ها (ادبیات معاصر فارسی نظم و نثر). تهران: نشر جامی.